

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آن طور که بوده
و نه آن طوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(20)

توطئه بزرگ علیه اتحاد جماهیر شوروی

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب سوم : ستون پنجم در روسیه

برگردان : الف نسیم

اقدامات در ماه می

تا نابودی کامل توطئه‌ها راه زیادی باقیمانده بود. علیرغم این که شهادت رادک و پیاتاکوف در دادگاه، به نظر شهادتی کامل می آمد ولی در اصل آنها توانسته بودند که اطلاعات زیادی را از نظر دولت شوروی مخفی نگه دارند. اما رادک در دومین روز دادگاه، مرتکب اشتباه بزرگی شد. زبان چرب و نرم او، دچار لغزشی شد. در حال طفره رفتن از دادن جواب به یکی از سوالات ویشینسکی (Wyschinski) ، نام توخاچفسکی از دهان او بیرون پرید.

او گفت: توخاچفسکی، ویتالی پوتنا (Vitali Putna) مأموریتی را برای انجام آن پیش من فرستاده بود.

بعد به سرعت ادامه داد و نام توخاچفسکی را تکرار نکرد.

روز بعد ویشینسکی شهادت رادک را در دادگاه خواند، و پرسید: "من میخواهم بدانم در چه رابطه‌ای شما اسم توخاچفسکی را ذکر کردید؟"

بعد از لحظه‌ای مکث، رادک با آرامش و بدون شک و تردید به این سؤال جواب داد: توخاچفسکی، به "تعدادی مدارک دولتی احتیاج داشت"، مدارکی که رادک در بایگانی ایزوستیا نگهداری میکرد. او پوتنا را فرستاده بود که آنها را بیاورد. همه‌ی داستان این بود.

رادک ادامه داد، البته، توخاچفسکی از نقش من اطلاعی نداشت. من میدانم که او با تمام وجود، خودش را در اختیار حزب و دولت قرار داده بود.

بیش از این در دادگاه در مورد توخاچفسکی صحبتی نشد. اما باقیمانده‌ی توطئه گران کاملاً آگاه بودند که تأمل هر بیشتر در انجام کودتای نهانی برابر با خودکشی بود.

کرسستینسکی، روزنگولتس (Rosengolz)، توخاچفسکی و گامارنیک با عجله جلساتی مخفی را ترتیب دادند. توخاچفسکی با تقسیم مأموریتی که هر یک از افسران در گروه نظامی، باید در زمان حمله انجام میدادند، آغاز کرد.

در پایان مارس سال ۱۹۳۷ آماده کردن شرایط برای انجام کودتای ارتشی آخرین مراحل خود را طی می کرد. در آپارتمانی در مسکو و در جلسه‌ای با شرکت کرسستینسکی و روزنگولتس، توخاچفسکی اعلام کرد که گروه ارتشی باید طی شش هفته خود را برای انجام عملیات آماده کند. زمان انجام حمله بین اول ماه می تا ۱۵ ماه می تعیین شد. در گروه نظامی طرح‌های مختلفی در مورد این که آنها بعد از غصب قدرت باید چه کارهایی می کردند، مورد بررسی قرار گرفت.

روزنگولتس بعدها گفت: یکی از این طرح‌ها، چیزی که توخاچفسکی خیلی روی آن تأکید داشت، این بود که یک گروه از نظامیان قابل اعتماد در محل زندگی او جمع شوند، به بهانه‌ای داخل کرم‌لین شده و تلفن خانه‌ی آنجا را به تصرف خودشان در آورده و رهبران حزب و دولت را بکشند. بر طبق این طرح قرار شده بود که گامارنیک و افرادش ساختمان کمیسریای امور داخله‌ی خلق (وزارت داخله) را به تصرف خودشان در آورند.

پیشنهادات دیگری هم مورد بحث قرار گرفت، اما کرسستینسکی و روزنگولتس معتقد بودند که آن طرح بهترین راه حل بوده و به نظر آنها تنها راه موفقیت به حساب می آمد.

جلسه در خانه روزنگولتس با موفقیت تمام به پایان رسید. طرح پیشنهادی کودتا که از طرف توخاچفسکی ارائه شده بود، بسیار موفقیت آمیز به نظر می آمد. علیرغم رد طرح پیاتاکوف و دیگران، چنین به نظر می آمد که آن روزی که توطئه گران مدتی طولانی منتظر آن بوده و خود را برای آن آماده کرده بودند، نزدیک شده بود.

تمام ماه آوریل صرف آماده کردن شرایط برای انجام کودتا شد. کرسستینسکی فهرست نام اشخاصی را که قرار بود پس از شروع کودتا دستگیر شده و از پست‌های خود برکنار شوند، و اشخاصی را که قرار بود جانشین آنها بشوند را آماده کرده بود. به سربازانی که تحت فرماندهی گارمانیک قرار داشتند، مأموریت کشتن مولوتف و وروشیلوف داده شد. قرار شد که روزنگولتس، به عنوان وزیر معاملات خارجی، جلسه‌ای را در زمان آغاز کودتا با استالین ترتیب داده و رهبر شوروی را به قتل برساند.

هفته‌ی دوم ماه می سال ۱۹۳۷ بود.

دولت شوروی، سریع و با قدرت دست به کار شد. در ۱۱ ماه می مارشال توخاچفسکی به عنوان معاون کمیسر جنگی، از کار خود برکنار شده و با تنزل درجه به منطقه‌ی ولگا فرستاده شد. حتی ژنرال گامارنیک هم از پست خود معزول شد. به همین ترتیب در مورد ژنرال یاکیر (Jakir) و اوبوروویچ (Uborewitsch) که در توطئه‌ی توخاچفسکی و گامارنیک شریک بودند. دو ژنرال دیگر، کورک (Kork) و آیدمن (Eidemann)، به اتهام داشتن رابطه‌ی مخفی با نازی‌ها دستگیر شدند. بعدها کرسستینسکی بیان کرد:

« من خود را برای دستگیر شدن آماده میکردم، من درباره‌ی این موضوع با روزنگولتس صحبت کردم. روزنگولتس تصور نمیکرد که خطری او را تهدید کند و مأموریت ادامه‌ی رابطه با ترسکی را به عهده گرفت. چند روز بعد من دستگیر شدم. »

طی یک اطلاعیه‌ی رسمی بوخارین، ریکوف و تومسکی، که تحت کنترل کامل بودند، به جرم خیانت به کشور متهم شدند. بوخارین و ریکوف از قبل دستگیر شده بودند. تومسکی، خودکشی کرده و از دستگیر شدن نجات پیدا کرد. در ۳۱ می، ژنرال گامارنیک، از تومسکی تقلید کرده و خودکشی کرد. اعلام شد که توخاچفسکی و تعداد زیادی از دیگر افسران عالی‌رتبه به وسیله‌ی ان.کا.و.د. دستگیر شده بودند. مدت کوتاهی پس از آن روزنگولتس دستگیر شد. جستجو و کنترل گسترده‌ای برای دستگیری ستون پنجمی‌های مشکوک در سراسر کشور جریان داشت.

ساعت ۱۱ بعد از ظهر ژوئن سال ۱۹۳۷ مارشال ام. ان. توخاچفسکی و هفت ژنرال دیگر ارتش سرخ در مقابل دادگاه ویژه‌ی نظامی قرار گرفتند. این دادگاه به دلیل محرمانه بودن مسائل نظامی، در پشت درهای بسته انجام شد. دستگیرشدگان، به جرم طرح توطئه و همکاری با دشمنان خارجی بر علیه دولت شوروی، متهم شدند.

تریبون دادگاه نظامی شامل مارشال وروشیلوف (Woroschilow)، بودیونی (Budjonny)، شاپوشینکوف (Schaposchinkow) و دیگر رهبران ارتش سرخ میشد. به جزء توخاچفسکی، هفت ژنرال دیگر به ترتیب زیر در دادگاه در ردیف متهمین بودند:

ژنرال و. ای. پوتنا (V. I. Putna) رایزن سیاسی در لندن، توکیو و برلین

ژنرال ای. ای. یاکیر (I. E. Jakir)، فرمانده سابق پادگان نظامی لنینگراد

ژنرال ای. پ. اوبوروویچ (I. P. Uborewitsch)، فرمانده سابق ارتش سرخ در روسیه سفید

ژنرال ار. پ. آیدمن (R.P. Eidemann)، رهبر سابق اوسوویاکهیم (سازمان دفاعی نظامیان داوطلب)

ژنرال آ. ای. کورک (A. I. Kork)، رهبر سابق آکادمی نظامی فرونز
ژنرال ب. ام. فلدمن (B. M. Feldmann)، رئیس سابق بخش کارگزینی ستاد ارتش
ژنرال و. ام. پریماکوف (V. M. Primakow)، فرمانده سابق سربازخانه کراکوف
طی بیانیه ای رسمی اعلام شد:

« تحقیقات، مدارک لازم را به دست داده است که متهمان و ژنرال گامارنیک در ارتباط با رهبران نیروهای نظامی ضد دولتی یکی از این کشورهای خارجی، که سیاست‌هایی غیر دوستانه بر علیه کشور اتحاد جماهیر شوروی دارد، بوده است.
متهمان در استخدام سازمان امنیت این کشور بوده و به صورتی منظم اطلاعات محرمانه را در مورد موقعیت ارتش سرخ به رهبران نظامی این کشور داده‌اند.
آنها مشغول فعالیت‌های خرابکاری جهت ضعیف کردن ارتش سرخ در صورت حمله به شوروی و آماده کردن شرایط برای شکست آن دست زده اند. »

۱۲ ژوئن حکم دادگاه صادر شد. متهمان در تمام نکات گناهکار شناخته شده و به جرم خیانت به میهن به مجازات تیرباران محکوم شدند. حکم اعدام 24 ساعته توسط بخش اجرائی ارتش سرخ عملی گردید.

یک بار دیگر، موجی از تبلیغات و شایعات در سراسر جهان بر علیه دولت شوروی آغاز شد. گفته می شد که تمام ارتش سرخ بر علیه دولت شوروی شورش کرده بودند.

بسیاری از ناظران صادق شدیداً از جریانات روسیه شوکه شده بودند. روش‌ها و ماهیت واقعی ستون پنجم هنوز برای عموم به صورتی کامل افشاء نشده بود. در ۴ ژوئیه سال ۱۹۳۷ جوزف ائی. دیویس (Joseph E. Davies)، سفیر آمریکا در مسکو مصاحبه‌ای با کمیسر امور خارجی دولت شوروی، ماکسیم لیتوینوف (Maxim Litwinow) ترتیب داد. او صریحاً به لیتوینوف گفت: اعدام ژنرال‌ها و دادگاه‌های مربوط به ترسکیست‌ها در ایالات متحده آمریکا و اروپا اثر بسیار بدی داشته است. سفیر آمریکا به کمیسر خارجی دولت شوروی گفت: من تصور میکنم، که این جریانات اعتماد فرانسه و انگلستان را به شوروی به عنوان وزنه‌ای در مقابل هیتلر از میان برده است.

لیتوینوف هم به همان اندازه صداقت به سفیر دیویس گفت، که دولت شوروی مجبور بود که به وسیله‌ی این اعدام‌ها و دادگاه‌ها "مطمئن شود" که در صورت وقوع یک جنگ گریزناپذیر خائنان دیگری وجود نداشتند که با برلین و یا توکیو همکاری کنند.

لیتوینوف گفت: یک روز، دنیا خواهد فهمید که ما چه کاری برای حمایت دولت خود در مقابل خائنان انجام دادیم. ما با دفاع از خود در مقابل هیتلر و امیال جهان خواری نازی‌ها، و هم زمان با حفظ دولت شوروی به صورت دولتی یک پارچه و قدرتمند، خدمت بزرگی به جهان می کنیم.

در ۲۸ جولای سال ۱۹۳۷ پس از انجام تحقیقات شخصی در مورد موقعیت واقعی داخل شوروی، سفیر دیویس پیغامی را تحت عنوان "گزارش رسمی شماره ۴۵۷، کاملاً محرمانه" برای وزیر امور خارجه، کوردل هوول (Cordeil Hull) فرستاد. سفیر با شرح وقایع اخیر در آن، شایعات جاری از قبیل نارضایتی توده‌ای و خطر سقوط دولت شوروی را مردود اعلام کرد.

او نوشت: "در اینجا مدرکی که مطالب روزنامه‌ها را در مورد این که قزاق‌ها نزدیک کرملین چادر زده‌اند و یا به طرف میدان سرخ در حرکت هستند را تأیید کند، دیده نمیشود".
او به شرح زیر نظر خود را در مورد قضیه توخاچفسکی خلاصه کرد:

"چنین به نظر می آید که این دولت و رژیم حاضر، توانسته است که به وسیله‌ی ایجاد مانعی بر علیه جنایت و جنگ، موقعیتی مستحکم را نه تنها برای زمان حال بلکه برای آینده‌ی دور نیز برای خود فراهم آورد. در حال حاضر خطر شورش منتفی است."

پایان

آخرین دادگاه از سه دادگاه معروف مسکو در ۲ مارس ۱۹۳۸، در خانه‌ی اتحادیه‌ی کارگران در مقابل دادگاه عالی نظامی اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شد. مذاکرات، که در صبح، بعد از ظهر و جلسات شب و در پشت درهای بسته، برای رسیدگی به جریاناتی که اسرار نظامی را مورد نظر داشت، انجام میشد هفت روز به طول انجامید.

در میان متهمان که تعدادشان به ۲۰ نفر میرسید، رئیس سابق گ.پ.او. گ.گ. یاگودا (G.G. Jagoda) و منشی او، پاول بولانوف (Pawel Bulanow)، رهبر دست راستی نیکلای بوخارین و آلکسی ریکوف (Alexei Rykow)، یکی از رهبران ترسکیست و جاسوس آلمانی نیکلای کرسینسکی (Nikolai Krestinski) و آرکادی روزنگولتس، ترسکیست و جاسوس ژاپن کریستین راکوفسکی (Christian Rakowski)، رهبر دست راستی و جاسوسان آلمانی میکائیل چرنوف (Michail Tschernow) و گریگوری گرینکو (Grigori Grinko)، جاسوس لهستانی واسیلی شارانگوییچ (Wassili Scharangowitsch) و ۱۱ نفر دیگر از توطئه گران، اعضای اتحادیه‌های سیاسی، خرابکاران، تروریست‌ها و جاسوسان خارجی، از جمله رابط ترسکیست‌ها سرگنی بسونوف (Sergei Bessonow) و دکترهای جنایتکار، لوین (Levin)، پلتنف (Pletnew) و کازاکوف (Kasakow) دیده میشدند.

مفسر آمریکایی، والتر دورانتی (Walter Duranty)، که در دادگاه‌ها شرکت میکرد، در کتاب خود "کرمین و مردم" نوشت:

« این دادگاه واقعاً دادگاهی بود که می خواست پایانی باشد بر تمام دادگاه‌ها. اگر چه این بار مسئله کاملاً روشن بود. دادستان دولتی مدارک خود را نظم و ترتیب داده بود و آموخته بود که دشمنان را در خارج و داخل کشور شناسایی کند. شک و تردیدهای قدیمی وجود خارجی نداشتند، به دلیل این که تشکیل دادگاه‌ها، یکی پس از دیگری؛ بخصوص به عقیده‌ی من، دادگاه ژنرال‌ها، تدریجاً آن تصویر ناقص و در هم بر هم از قتل کیروف را کامل کرد.»

دولت شوروی همه چیز را به صورتی کامل فراهم کرده بود. ارگان‌های دولت شوروی، بعد از ماه‌ها بازرسی‌های اولیه، با مقایسه‌ی مدارک و اعترافات از دادگاه‌های قبلی، از رو در رو کردن متهمان و شاهدان، با بازجویی اساسی توطئه گران بازداشت شده، پرونده‌ی متهمان را تکمیل کرده بودند. دولت شوروی دادخواست خود را بر این اساس تهیه کرده بود:

1) که متهمان طی سال‌های ۱۹۳۲-۳۳ به دستور سازمان‌های امنیتی کشورهای دشمن کشور شوروی، گروهی توطئه گر را تحت نام "بلوک دست راستی‌ها و ترسکیست‌ها" تشکیل دادند. هدف از تشکیل این گروه، انجام عملیات جاسوسی، خرابکاری

، کارشکنی و تروریستی، تضعیف نیروهای نظامی کشور شوروی، تحریک این کشورها به حمله، به شوروی، فعالیت برای هر چه ضعیف تر کردن و تقسیم شوروی بود.

(2) که "بلوک دست راستی‌ها و ترسکیست‌ها" با دریافت کردن کمک‌های نظامی، جهت واقعیت بخشیدن به طرح‌های جنایتکارانه‌ی خود با دولت‌های بیگانه در تماس بودند.

(3) که "بلوک دست راستی‌ها و ترسکیست‌ها" به صورتی فعال به سازماندهی عملیات جاسوسی به نفع این کشورها دست زده و اطلاعات مهم دولتی را در اختیار سازمان‌های امنیتی این کشورها قرار داده‌اند.

(4) که "بلوک دست راستی‌ها و ترسکیست‌ها" به صورتی منظم به عملیات خرابکارانه و کارشکنی در بخش‌های مختلف ساختمان سوسیالیسم (صنایع، کشاورزی، راه آهن، دستگاه، تشکیلات دارائی، ارگان‌های دولتی و غیره) دست زده‌اند.

(5) که "بلوک دست راستی‌ها و ترسکیست‌ها" یک سری اعمال تروریستی را بر علیه‌ی رهبران حزب کمونیست شوروی سازماندهی کرده و از این طریق اس.ام. کیروف، و.ار. منشینسکی، و. کیبیشف و آ.ام. گورکی را به قتل رساندند.

از طریق دادگاه‌هایی که بر علیه‌ی دست راستی‌ها - و ترسکیست‌ها، تشکیل شد، برای اولین بار، اسلوب کار ستون پنجم و چگونگی فعالیت در ارتباط با قدرت‌های محور به روشنی نشان داده شد. تمام روش‌های این قدرت‌ها (تبلیغات، جاسوسی، ترور، خیانت در میان مقامات بالا، طراحی توطئه برای تسلیم کشور به دشمن، تاکتیک سازماندهی یک ارتش سری برای حمله از داخل؛ جزئیات کامل اهداف ستون پنجمی‌ها، و همراهی با نازی‌ها از همان ابتدای کار برای تضعیف اسپانیا، اطیش، چکسلواکی، نروژ، بلژیک، فرانسه و دیگر کشورهای اروپائی و آمریکائی) برای کسب پیروزی از داخل به صورتی کامل افشاء شد.

دادستان دولتی، ویشینسکی در سخنرانی پایانی خود در ۱۱ مارس ۱۹۳۸ افرادی مانند بوخارین، جاگودا و بولانف، کرسینسکی و روزنگولتس را اعضای ستون پنجم معرفی کرد. سفیر جوزف انی. دیویس، که در جریان دادگاه‌ها شرکت داشت، این پرونده‌ی جنائی را از لحاظ قضائی، یک تراژدی انسانی و سیاسی توصیف کرد. او در ۸ مارس در نامه‌ای به دختر خویش نوشت:

« تمام ضعف‌ها و پلیدی‌های طبیعی درون انسانی؛ جاه طلبی‌های شخصی، در بدترین شکلش، در این دادگاه دیده می‌شد. در اینجا توطئه‌هایی بر ملاء شد که در صورت موفقیت آن ، سرنگونی دولت شوروی را در بر داشت. »

تعدادی از متهمان، برای نجات جان خود، تلاش کردند که از زیر بار گناهان کثیف خود شانه خالی کرده و مسئولیت آنها را به دیگران محول کنند و به این وسیله سیاستمداران را گمراه کنند. بقیه، بدون نشان دادن احساس شرم و یا توقع نجات جان خود از مجازات اعدام به خاطر قتل‌های "سیاسی" و عملیات جاسوسی - فعالیت‌های خرابکارانه‌ی ای که تحت رهبری سازمان نظامی و امنیتی ژاپن و آلمان مرتکب شده بودند، سکوت اختیار کرده بودند.

در آخرین اظهارات خود در دادگاه، بوخارین، که به تازگی خود را به عنوان "بنیانگذار" توطئه گران معرفی کرده بود، تصویری روشن از وضعیت روانی، تشنجات درونی و دو دلیلهایی که پس از دستگیری، بر بسیاری از افراد آزادیخواه سابق، که به خاطر خیانت و همراهی با ترسکی در طرح توطئه با آلمان نازی و ژاپن بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، چیره شده بود، داد:

« در همان زمان، در جریان اعترافاتم در دادگاه، گفتم که، این منطق مبارزه عریان نبود که انگیزه‌ی ما توطئه گران ضد انقلابی را، که در این دادگاه فضای زندگی زیر زمینی متعفن‌شان، با تمام فجایع‌اش افشاء شد، برای مبارزه کردن را تشکیل میداد. این منطق مبارزه‌ی عریان به وسیله‌ی یک فساد ایدئولوژیکی فاسد، یک فساد روانی، فساد درونی خود ما و یک فساد انسانی همراهی میشد. اینها مثال‌های تاریخی شناخته شده از این نوع فساد هستند. آدم فقط نیاز دارد که نام بریاند موسولینی () و دیگران را ذکر کند. ما هم از همان قماشیم.

من میخواهم از خودم و از دلایل پشیمان شدنم صحبت کنم. اینجا طبیعتاً باید گفته شود که مدارک ارائه شده نقش مهمی را در اینجا بازی میکند. تا سه ماه پیش من امتناع میکردم که راجع به چیزی صحبت کنم، ولی بعد اعتراف کردم. چرا؟ برای این که در زندان شروع کردم به ارزیابی زندگی گذشته‌ام. چرا که وقتی یکی از خودش میپرسد: خوب، اگر تو باید بمیری، باید بدانی که برای چی داری می میری؟، در اینجا است که ناگهان یک پوچی واضح و مطلق درون انسان به وجود می آید. در این فضا چیزی وجود ندارد که آدم بخواهد به خاطرش بمیرد، البته اگر آدم میخواست مرگ را قبول کند و بعد از مردنش پشیمان نشود. و وقتی آدم از خودش میپرسد: خوب، تصور کن که نمیخواهی بمیری، تصور کن که به وسیله‌ی یک معجزه زنده بمانی، آن موقع چه انگیزه‌ای برای زنده ماندن داری؟ رونده و مانده از همه جا، شناخته شده به عنوان دشمن مردم، در موقعیتی متزلزل، منزوی شده از تمام چیزهایی که ارزش دارد که آدم به خاطرش زندگی کند و زنده باشد... و آدم بلافاصله همان جواب منفی را میگیرد. و در این لحظات، آقای قاضی، تمام چیزهای شخصی، تمام چیزهایی که آدم به آنها می‌بالد و مغرور است، تمام کینه‌ها و عداوت‌ها، غرور، و خیلی از چیزهای دیگر از هم میپاشد و نابود میشود.

این شاید آخرین بار باشد که من در زندگیم دارم صحبت میکنم. من میتوانم از قبل تصور کنم که ترسکی و بقیه همدستان من، حتی دیگران در بین الملل دوم می آیند که از خودشان و بخصوص از من دفاع کنند. من این دفاع را قبول ندارم و منتظر حکم دادگاه میمانم.»

حکم دادگاه در صبح ۱۳ مارس ۱۹۳۸ صادر شد. تمام متهمان گناهکار شناخته شدند. سه نفر از آنها، پلنتف، بساتف و راکوفسکی، به زندان محکوم شدند. بقیه به مجازات مرگ محکوم شدند. سه سال بعد، در تابستان ۱۹۴۱ پس از حمله‌ی نازی‌ها به شوروی، جوزف آئی. دیویس، سفیر سابق آمریکا در مسکو، نوشت:

« در روسیه نیروی به اصطلاح متجاوز داخلی، که با فرماندهان آلمانی همکاری میکرد وجود نداشت. تصرف پراگ توسط هیتلر در سال ۱۹۳۹ به صورتی فعال از طرف سازمان‌های هنلاین (Henlein) در چکسلواکی مورد حمایت نظامی قرار گرفت. در جریان اشغال نروژ نیز جریان به همان شکل بود. اما در شوروی نه سودتن هنلاین، نه تیسو)

I. P.) اوبوروویچ (Tisos) اسلواکی، نه دگرل (Degrelles) بلژیکی و نه ای. پ. اوبوروویچ (Uborewitsch) نروژی، وجود داشتند.

همه‌ی ماجرا، در به اصطلاح دادگاه‌های پاکسازی و یا وطن فروشان در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، جریاناتی که من از نزدیک شاهد آنها بودم، گفته شده بود. ولی الان که یک بار دیگر جریان این دادگاه‌ها، و حتی یادداشت‌های خودم از آن زمان را مرور میکنم، می بینم که در عمل تمام طرح‌های خانانه و فعالیت حيله گرانه‌ی ستون پنجم آلمانی‌ها، همان طور که ما الان میدانیم، از طریق اعترافات و شهادت شهود مردانی که به اعتراف خودشان خانان روسی بودند، در این دادگاه‌ها افشاء و برملا شد. »

تمام این دادگاه‌ها، پاکسازی‌ها و تسویه حساب‌ها، که در آن زمان خیلی وحشیانه به نظر آمده و مردم جهان را منقلب کرد، به روشنی تلاش آگاهانه‌ی دولت استالین را در محافظت انقلاب نه فقط در داخل، بلکه تجاوز از خارج نشان میدهد. او با از میان بردن تمام جاسوسان و خانان کاری اساسی در داخل کشور انجام داد. دولت تمام مسائل ناروشن را به نفع خود روشن کرد. در سال ۱۹۴۱ ستون پنجمی در کشور وجود نداشت؛ آنها تیرباران شده بودند. پاکسازی‌ها، کشور را از وجود خانان پاک کرده بود. ستون پنجم قدرت‌های محور در کشور نابود شده بودند.

* * * * *

جمع‌بندی از این بخش :

در جمع‌بندی پایان کتاب سوم ، توضیح پیرامون نکته ای بسیار ضروری و حائز اهمیت می باشد و آن اینکه؛ در بررسی ترتسکیسم بمتابه " تفکر " ضد لنینیستی باید حتما تفاوت ماهوی مابین پدیده "ترتسکیسم" بمتابه یک جریان سیاسی که از آغاز خود را چنین معرفی نمود، با "ترتسکیسم" بمتابه یک جریان خرابکارانه- توطئه گر و تروریست که با پایان بسته شدن پرونده سیاسی اش شکل گرفت، قابل گشت تا بتوان به ارزیابی صحیح دست یافت .

چراکه مبارزه با پدیده " ترتسکیسم " با پلاتفرم سیاسی در تمام دوران زندگی حزب بلشویک تا قبل از تغییر آن به یک پدیده تروریستی و خانانه از روندی آشتی پذیر و تضادی دورن خلقی برخوردار بود . در تمام دوران مبارزه بین دو "بینش" ترتسکی و لنین ، این مبارزه بی امان و با قاطعیت شفاف جریان داشت و فراز و نشیب های فراوانی را طی نمود . این مبارزه از سال 1903 تا سال 1924 ادامه داشت . البته این مبارزه بعد از انقلاب اکتبر بین دو "بینش" ترتسکی و لنین در قالب فراکسیون ترتسکیسم در مقابل لنینیسم خود را مطرح و متجلی ساخت . تا جانی که روند این مبارزه مابین دو "بینش" مخاطرات فراوانی را برای پیشبرد کارهای حزب بلشویک بمتابه ستاد فرماندهی انقلاب سوسیالیستی اکتبر سرخ ایجاد نمود و مشکلات عدیده ای را در سر راه سازماندهی تولید سوسیالیستی بوجود آورد و بمتابه سدی در مقابل کار های اجرائی و تولیدی بدل گشت . بطوری که لنین در کنگره 10 و 11 حزب بلشویک با پیشنهاد قطعنامه ای قاطعانه درخواست خاتمه بخشیدن به فراکسیون و در صورت ادامه ، اخراج آنان را از حزب خواستار شد .

بعد از درگذشت لنین در سال 1924 ، انقلاب سوسیالیستی شوروی به زمام داری استالین که به پیشنهاد لنین در سال 1922 بسمت رهبر عالی مقام حزب بلشویک انتخاب گردید در میان دریائی از محاصره و اعمال خرابکارانه ضد انقلابیون داخلی و خارجی به پیش می رفت . در چنین شرایط

وانفسانی که تنها راه نجات انقلاب از یورش درندگان وحشی اتحاد و یکپارچگی و مبارزه ای هماهنگ را طلب می کرد ، ترسکی و فراکسیون ضد حزبی اش که در زمان حیات لنین قول پایان بخشیدن به آنرا در پیشگاه حزب داده بود ، نه تنها به تصمیم حزب عمل نکرد بلکه برعکس در پیوند با ضد انقلابیون داخلی و خارجی با ایجاد شبکه خرابکارانه گسترده در صدد سرنگونی دولت سوسیالیستی شوروی بر آمد . این فراکسیون بعد از مرگ لنین تا سال 1938 بصورت شبکه خرابکارانه گسترده مخفی در درون حزب ، دولت و دیگر ارگان های دولت سوسیالیستی شوروی وجود داشت و تا سال ها بعد از دستگیری اعضای اصلی آن در شوروی ، همچنان در خارج از کشور در همکاری با فاشیستهای آلمانی و ژاپنی هرگز لحظه ای از "مبارزه" علیه دولت سوسیالیستی شوروی غافل نبود . در واقع پدیده "ترتسکیسم" بمثابة یک جریان سیاسی با تصویب قطعنامه علیه هر گونه فراکسیون به پدیده ای خرابکارانه و ضد انقلابی سقوط کرد و ماهیتش به یک جریان ضد انقلابی تمام عیار آشتی نا پذیر تغییر شکل یافت . از انقلابی به ضد انقلابی ، از خلقی به ضد خلقی ، از نیروی مترقی و انسانی به نیروی ارتجاعی و ضد انسانی تغییر ماهیت داد . و در یک کلام از یاران انقلاب به دشمنان انقلاب تبدیل شد و در این تقابل ضد شوروی از همکاری با وحشی ترین- شرورترین- کثیف ترین دشمنان قسم خورده دولت شوروا دروغ نورزید . ضدیت هستیریک ترتسکیستها به سردامداری ترتسکی این خیانتکارترین چهره سیاسی تاریخ بقدری عظیم بود که در راستای سرنگونی دولت سوسیالیستی شوروی با فاشیست های هیتلری و ژاپنی همدل و همپیمان گشتند .

باید توجه داشت این ضدیت هستیریکی ترتسکی به انقلاب سوسیالیستی شوروی اصلاً ربطی به "برخورد خشن استالین" نداشت ، افسانه ای که توسط ضد لنینیست ها و دشمنان انقلاب سوسیالیستی ساخته و پرداخته شد . گذشته از تفکر معرفتی مخالفت ترتسکی و تمامی طیف های ضد "انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد" ، اعمال خرابکارانه- توطئه گرانه و تروریستی ترتسکی و اعوان و انصارش همانطور که توضیح آن در کتاب اول و دوم "توطئه بزرگ" آمد ، از همان فرادی پیروزی انقلاب تحت رهبری لنین آغاز شد و بارها و با اشکال گوناگون علیه انقلاب سوسیالیستی بکار گرفته شد . و اتفاقاً این ترتسکی بود که لجاجت و سخت سری خویش علیه انقلاب سوسیالیستی شوروی را بعنوان مختلف در زمان لنین ادامه میداد و از شرایط بیماری خطرناک لنین نهایت سوء استفاده جهت بوجود آوردن شبکه براندازی مخفی را نمود . فراموش نباید کرد که این ترتسکی بود علیرغم تصمیم حزب بلشویک در جریان صلح برست به عملی دست زد که اگر درایت و کاردانی لنین و دیگر بلشویکها نبود، نجات انقلاب از محاصره ضد انقلاب امری نسبتاً غیر ممکن بود . این اعمال خانناکه و براندازانه در حالی بود که ترتسکی و دیگر همپالگی هایش در حزب و دولت سوسیالیستی از مقامات بالائی برخوردار بودند .

اکنون در پایان کتاب سوم توطئه بزرگ می توان قضاوت نهانی در مورد ترتسکی و بانده خرابکار و تروریستی او را در پیکر "ترتسکیسم" بر اساس واقعیت های تاریخی و اعمال این ضد انقلابیون و همپیمانان فاشیسم علیه نخستین حکومت سوسیالیستی در جهان مورد ارزیابی قرار داد . اکنون باید قضاوت نمود که تصمیم دولت شورواها به رهبری استالین کبیر ؛ در مقابل خانناکه ترین توطئه های مرگبار براندازی در حالی که می باید اشد مجازات مندرج در قانون اساسی در مورد جاسوسان و خاننین به مردم و کشور بمرحله اجرا گذاره می شد ، ولی تنها با خلع آنان از مقامات دولتی و ارسال به مناطق دور از مرکز اکتفاء گردید، می تواند استبداد استالینی نامیده شود . و یا برعکس اجرای قانون و آنهم بعد از اثبات چند باره اعمال جاسوسانی که نه تنها اسرار محرمانه کشور را در اختیار بیگانگان خارجی قرار دادند ، بلکه در همکاری با غدارترین دشمنان سوسیالیسم یعنی با فاشیسم هیتلری سودای سرنگونی دولت شورواها را در مخیله ضد بشری خویش داشتند، می باید عین

عدالت و بزرگترین خدمتی که دولت شوروی نه فقط به مردم خویش بلکه به نفع تمامی بشریت انجام داد، تلقی گردد؟!

اکنون بعد از مشخص شدن اعمال بغایت ضد سوسیالیستی و ضد لنینیستی ترتسکی، که بعلی تا قبل از برملا شدن کامل آن، شاید بتوان از وی بعنوان یکی از "رهبران" انقلاب سرخ اکتبر نام برد، ولی بعد از آشکار گشتن این حقایق، برآستی می توان او را در ردیف رهبران انقلاب سوسیالیستی اکتبر 1917 قرار داد و با سماجت و اصرار این عمل (اتلاق نام ترتسکی بعنوان یکی از رهبران انقلاب) را حقیقت تاریخ خواند؟!

اکنون بعد از آشکار شدن این حقایق تاریخی، برآستی می توان سخنی مخالف پیرامون حذف نام ترتسکی از کتابهای تاریخی توسط حزب کمونیست شوروی بعمل آورد و این عمل (حذف نام ترتسکی از آثار کمونیستی شوروی) را "انکار واقعیت" دانست؟!

اینکه ترتسکی در انقلاب اکتبر نقش داشت، امر درستی است. ولی نقش وی در راستای پیشبرد برنامه سوسیالیستی تدوین شده توسط حزب بلشویک نه تنها مهم نبود. ترتسکی نه تنها در اختیار بلشویسم قرار نداشت، بلکه برعکس نقشش بسیار هم خرابکارانه بود. حقیقت چه بود:

هنگامی که ترتسکی در ماه مه 1917 به پتروگراد بازگشت در ابتدا کوشش فراوان نمود تا در اتحاد با مهاجران قدیمی و عناصر بریده افراطی از میان احزاب باصطلاح چپ، حزبی برای خود در مقابل حزب بلشویک تشکیل دهد. ولی بزودی مشخص گردید که این حزب کذابی نمی تواند در مقابل اراده پولادین حزب قدرتمند بلشویک حرفی برای گفتن داشته باشد. جز اینکه افتضاح آن، اعمال ضد لنینیستی گذشته اش را در خاطره توده ها زنده گرداند. لذا ترتسکی به سرعت مغز توطئه گرش را بکار انداخت و با چرخش سیاسی شگفت انگیزی تصمیم گرفت از خیر تشکیل حزب بگذرد و در واقع صلاح را در آن دید که به عضویت حزب بلشویک درآید و بقول معروف جبهه را از درون فتح نماید.

لنین با وجود شناختی که از ترتسکی در طول 14 سال مبارزه علیه بینهش اپورتونیستی وی داشت بطوریکه بارها پیرامون نظرات و مقاصد انحرافی ترتسکی اخطار داده بود، ولی در شرایط حساس آن دوران که مبارزه طبقاتی در اوج خویش بسر می برد و مسئله مهم کسب قدرت سیاسی توسط دولت زحمتکش بر رهبری طبقه کارگر اصلی ترین مسئله انقلاب سوسیالیستی اکتبر بود، لنین که استاد تئوری و تاکتیک های مبارزه در شرایط مشخص بود، لنین که چون هنرمند ماهر و چیره دست قادر بود "از آب گره بگیرد"، بخاطر مصالحه انقلاب به ترتسکی فرصت داد تا هم قادر گردد اشتباهات گذشته اش را جبران کند. هم بتواند از کوچک ترین توانائی های افراد در پیروزی انقلاب بهره گیرد و هم در عمل توده ها فرصت انتخاب آگاهانه رهبران ستاد فرماندهی انقلاب را بدست آورند.

در واقع لنین کبیر با چنین درایت ژرفی ترتسکی را به عضویت حزب بلشویک پذیرفت. روشن است که در آن زمان ماهیت خرابکارانه و توطئه براندازی نخستین دولت سوسیالیستی در جهان توسط ترتسکی برای لنین آشکار نبود و نمی توانست آشکار باشد. در آن زمان سخن از ترتسکی بعنوان یکی از رهبران حزب بلشویک نمی توانست امری نا درست تلقی گردد. ولی اکنون با توجه به شناخت از ترتسکی که ناشی از اعمال خائنانه اش در تمام طول دوران ساختمان سوسیالیسم در شوروی است، برآستی میتوان سخن از نام ترتسکی تحت عنوان رهبر انقلاب سوسیالیستی در کتابهای تاریخی شوروی نمود و آنرا برابر با حقایق تاریخی دانست!؟

برآستی حذف نام خاننینی چون ترتسکی از کتابهای تاریخی شوروی که دیگر ماهیت ضد لنینیستی وی بر هر کودک دبستانی روشن است، انکار واقعیت نام دارد و یا برعکس عین حقیقت تاریخی است؟

و اصولاً چرا نام خانینی که بدورغ خود را طرفدار لنینیسم تظاهر نموده اند در حالی که ضد این اندیشه رهائی بخش عملکرد داشته اند، نباید از منابع تاریخی حزب کمونیست حذف گردد؟! واقعیت این است که ترتسکیستها و بخصوص بعداز شکست سوسیالیسم در شوروی بسیار تلاش کردند و میکنند تا علت این شکست را ناشی از عملکرد حزب بلشویک برهبری استالین قلمداد نمایند. ترتسکیستها می کوشند با قلب حقایق تاریخی، انتخاب ترتسکی توسط لنین برهبری حزب بلشویک را دستاویزی قرار دهند تا از این طریق با اسلحه "استبداد استالینیسم"، همکاری جنایتکارانه وی (ترتسکی) با فاشیسم هیتلری را نفی و آنرا امری ساخت و پرداخته دستگاه استالینیسم جا بزنند. لنینیست های واقعی هرگز نباید خود را در این دام گسترده گرفتار گردانند. اکنون که این واقعیت آشکار پیرامون ماهیت خاننانه ترتسکی برای تمامی انقلابیون و بویژه کمونیستهای راستین مشخص گردیده است، نمی تواند هرگونه سخنی از نقش مهم ترتسکی در "رهبری" انقلاب اکتبر و آنرا برابر با حقیقت تاریخی دانستن، آب به آسیاب "ترتسکیسم" ریختن معنی ندهد حتی اگر دهها مقاله در ذم ترتسکی توسط صاحب سخن برشته تحریر درآمده باشد. و همچنین بهیچ عنوان نمی توان درج نام خاننین در دریف رهبران واقعی در منابع کمونیستی یک کشوری را، امری در خدمت جلب توده ها دانست و بدین طریق تلویحا حزب بلشویک را فاقد پایگاه توده ای معرفی نمود.

در پایان سلسله مقالات این کتاب بجاست نهایت سپاسگزاری خود را از رفیق الف نسیم بخاطر کار بسیار ارزشمندش در ترجمه کتاب سوم "توطئه بزرگ" ابراز نمایم. در واقع کار اصلی این اثر بسیار درخشان حاصل فعالیت خستگی نا پذیر رفیق گرامی الف نسیم می باشد که علیرغم مشغله کاری قادر گردید با کار شبانروزی خویش اثری از خود باقی گذارد که چون خاری در چشم ترتسکیستها می خلد. کار گرانقدر و خطیری که مطمئناً در افشای چهره ترتسکیستها، خدمتی ارزنده به جنبش کمونیستی ایران است و بمثابه قطب نمای راستینی جهت روشنگری پیرامون چگونگی ساختمان سوسیالیسم در شوروی پرتو افشانی خواهد نمود. در ضمن ترجمه کتاب چهارم نیز همچنین کار این رفیق می باشد که بزودی بصورت سلسله مقالاتی در اختیار جویندگان حقیقت قرار خواهد گرفت.

بهمن ادیب 2007/07-07